

ریشه‌شناسی چند لغت در ترجمه‌ای از عهد عتیق^۱

حامد نوروزی*

چکیده

اسفار خمسۀ لندن تنها ترجمۀ تاریخ‌دار فارسی - عبری از اسفار خمسۀ است. این متن در ۱۳۱۹ میلادی مطابق ۷۱۹ هجری قمری کتابت شده است. همه محققان، به پیروی از نظر لازار، این متن را متعلق به جنوب غربی ایران می‌دانند. اما باید توجه داشت که برخی لغات شرقی (مانند لغات حوزه ماوراءالنهر و هرات) نیز در آن دیده می‌شود. در این مقاله، به ریشه‌شناسی تعدادی از لغات این متن خواهیم پرداخت. این لغات عبارت‌اند از: b'z sknydn, byr'wydn, byr'w/byr'y, br ryšydn/wr ryšydn, bprčn-, dr gwrx'nydn, jng k'rydn, snyl, syl, m'rh, mwžndh/mwzydg'r, nwxrys/nwxrys'nydn, wysh. اغلب این لغات در زبان‌های شرقی ایران ریشه دارند یا در گونه‌های زبانی فارسی شرقی به کار می‌روند.

کلیدواژه‌ها: اسفار خمسۀ لندن، فارسی - عبری، ریشه‌شناسی، فارسی جنوب غربی، فارسی شرقی.

۱. مقدمه

فارسی - عبری (Hebrew-Persian) در میان پژوهش‌گران ایرانی به عنوان دسته‌ای از متون شناخته می‌شود که زبان آن‌ها فارسی (و به عبارت دقیق‌تر گونه‌های مختلفی از فارسی) است و با خط عبری به نگارش درآمده‌اند (لازار، ۱۳۸۴: ۳۲). سابقه کهن‌ترین آثاری که به این شیوه به نگارش درآمده‌اند به قرن سوم هجری قمری بازمی‌گردد

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند hd_noruzi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۳۰

(رضایی باغ بیدی، ۱۳۹۰: ۱۲).^۲ ادبیات فارسی - عبری دارای هیچ‌گونه وحدت زبانی نیست و منظور از آن صورت خاصی از فارسی نیست که با مشخصات ثابت و یکسان در تقابل با فارسی رسمی قرار بگیرد (لازار، ۱۳۸۴: ۳۲). به عبارت دیگر، فارسی - عبری گونه‌ای خاص از فارسی نیست بلکه بر چند گونه مختلف از فارسی دلالت می‌کند که جوامع عبرانی ایران بدان تکلم می‌کرده‌اند (رضایی باغ بیدی، ۱۳۹۰: ۱۲). مهم‌ترین ویژگی متون فارسی - عبری نیز وجود نکاتی است که از گویش‌های رایج میان جوامع عبرانی به این متون راه یافته و گونه‌های زبانی متون فارسی - عبری را شکل داده است. علاوه بر گویش‌های ایرانی، گونه‌های زبانی متون فارسی - عبری تحت تأثیر زبان عبری و آرامی نیز قرار گرفته است (Gindin, forthcoming: 6). مهم‌ترین اسناد موجود در این زمینه مو ترجمه‌هایی است که از متون دینی عبرانیان به زبان فارسی وجود دارد و، از میان این ترجمه‌ها، ترجمه‌های موجود از عهد عتیق و *اسفار* خمسه دارای اهمیت بسزایی هستند. در بخش بعد، توضیحات مختصری در مورد این دسته از متون فارسی - عبری ارائه خواهد شد.

۲. ترجمه‌های *اسفار* خمسه

در میان متون دینی فارسی - عبری، یعنی ترجمه‌های بخش‌های مختلف عهد عتیق، ترجمه‌های موجود از *اسفار* خمسه اهمیت خاصی دارند. نسخه‌هایی از ترجمه‌های *اسفار* خمسه در کتاب‌خانه ملی پاریس و واتیکان و موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. اولین ترجمه فارسی - عبری چاپ‌شده از *اسفار* خمسه ترجمه یعقوب طاووسی (J. Tavusi) بود که پروفیسور گیدی (Guidi) آن را به تفصیل بررسی کرده است.^۳ نخستین کسی که به نسخه واتیکان توجه نمود نیز گیدی بود که در ۱۸۸۵ حواشی و یادداشت‌های مختصری بر *اسفار* خمسه واتیکان نوشت.^۴

نسخه دیگری که از ترجمه *اسفار* خمسه در دست است و موضوع پژوهش حاضر نیز هست در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. ترجمه اخیر تنها نسخه مورخ ترجمه *اسفار* خمسه به فارسی است. نسخه *اسفار* خمسه لندن را سلیگسن (Seligsohn) در سال ۱۹۰۳ معرفی و بخش‌هایی از آن را نقل و با ترجمه یعقوب بن طاووس و نسخه واتیکان مقایسه کرد. پیپر (Paper) در سال ۱۹۷۲ *اسفار* خمسه لندن را نیز به طور کامل و با حروف‌نگاری عبری در اورشلیم چاپ کرد.

۳. اسفار خمسه لندن (PL)

مارگولیوٹ (Margoliouth)، در فهرستی که از نسخ خطی موزه بریتانیا (Vol. VII, 119 cited Seligsohn, 1903: 278) ارائه کرده است، نخستین بار از «مجموعه کوچکی از دست‌نوشته‌های فارسی - عبری» در این موزه خبر می‌دهد که به تازگی از تهران به دست آمده است. علاوه بر دست‌نوشته‌هایی که مارگولیوٹ ذکر کرده بود، یک دست‌نوشته دیگر نیز بعدها به دست موزه بریتانیا رسید که احتمالاً قدیم‌ترین ترجمه از اسفار خمسه به فارسی است که تاکنون شناخته شده (Seligsohn, 1903: 278). این متن، که نخستین بار سلینگسن آن را شناسایی و معرفی کرد (Paper, 1972: XI)، یک قرن پس از حمله مغول به ایران نوشته شده است (ibid). لازار، در مقاله‌ای که درباره‌ی گویش‌شناسی متون فارسی - عبری نوشته است، این متن را (Pantateuch of London/ PL) نامیده (Lazard, 1968: 90) و ما نیز همین اختصار را برای این متن برگزیدیم.

۴. مندرجات برگه آخر (انجامه) نسخه: تاریخ کتابت، نام مترجم و نام کاتب PL

انجامه نسخه به زبان عبری و حاوی اطلاعاتی در مورد نام کاتب و نام احتمالی مترجم است. طبق این نوشته به نظر می‌رسد شخصی به نام یوسف بن موسی کاتب آن بوده است و مترجم در اصل ابوسعید نامی بوده است که در حدود قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری قمری) می‌زیسته است. واقعیت دیگری که این فرض را تأیید می‌کند این است که معمولاً کاتبان نام خود و تاریخ پایان کتابت را در انتهای نسخه می‌نوشته‌اند (Paper, 1972: XI). لازار نیز در PL به وجود شارحی مقدم بر نسخه‌نویس معتقد است و این نسخه را رونویسی شده می‌داند (Lazard, 1968: 87). اما عقیده باخر این است که یوسف بن موسی خود مترجم است و ترجمه ابوسعید برای او به منزله الگو بوده است (Seligsohn, 1903: 282). پیر نیز عقیده باخر را در این مورد می‌پذیرد (Paper, 1972: XIII).

در بالای صفحه آخر، با قلمی دیگر و جوهری که بهتر حفظ شده و با اغلاط املائی بیش‌تر، نوشته شده است: «نوشته شد در سال ۵۰۷۸ از آغاز آفرینش» (این محاسبه اشتباه است؛ از آن‌جا که سال قبل سال کیسه نبوده است باید ۵۰۷۹ باشد) (Seligsohn, 1903: 282). همه محققان تاریخ استنساخ نسخه را ۱۳۱۹ میلادی (مطابق ۷۱۹ هجری قمری) دانسته‌اند (Paper, 1972: XI; Seligsohn, 1903: 282; Lazard, 1968: 89).

۵. محل کتابت PL

مطابق اسناد خرید موزه بریتانیا، این نسخه از شخصی خریداری شده که از تهران آمده است. این، همه اطلاعاتی است که از منشأ این نسخه می‌دانیم. اطلاعات بعدی از درون خود متن به دست می‌آید (Paper, 1972: XI). این اطلاعات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. نخست اطلاعاتی که مربوط به عقاید مترجم است و ما را در شناسایی محل کتابت یاری می‌کند: طبق گفته پیر، «سنت ریونی^۹ به طور گسترده‌ای در این ترجمه دیده می‌شود و این نکته متن حاضر را به گفتار فارسی جوامع عبرانی غربی‌تر پیوند می‌زند» (ibid). زیرا پیروان سنت ریونی عموماً در غرب ایران ساکن بوده‌اند. دومین نکته‌ای که از خلال ترجمه *اسفار خمسۀ لندن* به دست می‌آید و ما را در تعیین محل کتابت آن یاری می‌کند زبان این ترجمه است که در بخش بعد به آن خواهیم پرداخت.

۶. ویژگی‌های زبانی PL در مقایسه با متون هم‌سنخ و هم‌دوره آن

ترجمه *اسفار خمسۀ لندن*، مانند همه ترجمه‌های به دست آمده از عهد عتیق، فهم وازه‌بواژه آن، بدون در اختیار داشتن متن عبری و معادل‌های عهد عتیق، بسیار دشوار است. در مورد لغات به کار رفته در این ترجمه، باید گفت این متن از زبان عبری و آرامی بسیار تأثیر پذیرفته است. زیرا حدود ۷۰ درصد کلمات آن فارسی و باقی لغات متن، یعنی حدود ۳۰ درصد آن‌ها، عبری و آرامی هستند. حتی در بخش‌های تفسیری نیز تعداد زیادی لغات عبری و آرامی دیده می‌شود. نحو این متن، در ترجمه آیات، کاملاً تحت تأثیر نحو عبری است. بخش‌های تفسیری به دو بخش تقسیم می‌شود: نخست، بخش تفسیری فارسی که در آن نحو فارسی کهن دیده می‌شود. دوم، بخش تفسیری عبری و آرامی که در آن نحو عبری و آرامی کتاب مقدس به کار رفته است.

بهترین راه شناخت زبان *اسفار خمسۀ لندن*، مقایسه آن با متون هم‌نوع و هم‌دوره آن است. لازار، در مقاله «گوش‌شناسی فارسی-عبری»، گوش مجموعه ترجمه‌ها و شرح‌های عهد قدیم را در سه گروه طبقه‌بندی می‌کند: اول، گوش گروهی که شامل تفسیر دانیال، کتاب مقدس پاریس و *اسفار خمسۀ واتیکان* می‌شود؛ دوم، گوش تفسیر حزقیال؛ و سوم، گوش *اسفار خمسۀ لندن* [متن حاضر] (← لازار، ۱۳۸۴: ۵۵). وی این تقسیم‌بندی را بر اساس مواد جدول زیر انجام داده است:

جدول ۱. گویش مجموعه ترجمه‌ها و شرح‌های عهد قدیم

Ez	PV-BP-D	PL	
hnj-	tnj-	ʔhnj-	نوشیدن
ʔnyz	ʔnyz	hnyz	نیز
	βyzʔ	wyžh	ویژه
	sbwd	sbwy	سبو

البته، همان‌طور که خود لازار نیز متذکر می‌شود، «این تقسیم‌بندی بر اساس گزیده‌هایی است که از متون به چاپ رسیده است و طبقه‌بندی دقیق‌تر مستلزم بررسی همه‌جانبه متون فوق است» (همان: ۵۴). وی سپس، بر اساس داده‌هایی که از متون فارسی - عربی حوز، خراسان و شرق ایران وجود دارد و مقایسه آن‌ها با داده‌های متون فارسی - عبری، نتیجه می‌گیرد که چون این داده‌ها با هم اشتراک کمی دارند، بنابراین گویش متون فارسی - عبری مربوط به حوز، شرق ایران نیست. وی این نظر را با ارائه شواهدی از متون فارسی - عربی، که در غرب و مرکز فلات ایران نوشته شده‌اند و اشتراکاتی با متون فارسی - عبری دارند، تقویت می‌کند. برخی از این شواهد عبارت‌اند از: «باهو» (= بازو)، «شاهد» (= شاید) و «نیشیدن» (= نگاه کردن) که هم در ترجمه المدخل الی احکام علم النجوم، از متون حوزه مرکزی ایران، به کار رفته است و هم در برخی متون فارسی - عبری؛ پیشوند فعلی «ها»، که در کتاب فوق‌الذکر دیده می‌شود و در برخی متون فارسی - عبری به صورت hʔz دیده می‌شود؛ کاربرد پسوند مصدری -išn/-išt در متون فارسی - عبری و همچنین در متونی که به حوزه غرب ایران تعلق دارند. لازار اضافه می‌کند اغلب نسخه‌های خطی فارسی - عبری نیز از شهرهای مرکزی و جنوبی ایران به دست آمده‌اند. بر اساس این یافته‌ها، وی نتیجه می‌گیرد که «خاستگاه نوشته‌های فارسی - عبری غرب فلات ایران است» (همان: ۵۷). اما، اگر دقیق‌تر به این متون نگاه کنیم، تشابه بیش‌تری بین ترجمه‌های سفار خمسه، به‌ویژه سفار خمسه لندن و واتیکان می‌بینیم. با این حال، وجوه افتراق این سه ترجمه نیز کم نیستند. مثلاً $\text{ṭ} \text{ṭ} \text{ṭ}$ (عبری (حرف تعریف) در PL به «ازمر» و در PV و Ta به «مر» ترجمه می‌شود. $\text{ṭ} \text{ṭ} \text{ṭ}$ (عبری (خداوند، یهوه) در PL به «بارکودا» (= بارخودا) ترجمه می‌شود؛ اما در PV به «سبید» و در Ta به «خوداوند» برگردان شده است. در ترجمه $\text{ṭ} \text{ṭ} \text{ṭ}$ (عبری (اینچنین) در PL و PV «ایدون» به کار رفته، ولی در Ta «چنین» دیده می‌شود. $\text{ṭ} \text{ṭ} \text{ṭ}$ (عبری (کوزه) در PV به «سبود» ترجمه شده، در حالی که در PL و Ta «سبو»

است. در PL و PV «نون» (صورت مخفف «اکنون») به کار رفته است. اما در Ta «اکنون» دیده می‌شود. همچنین در PL و PV از صورت کهن «آبر» به جای «بر» استفاده می‌شود. همین‌طور «باز» به جای «ابا» یا «با» به کار برده می‌شود، اما در Ta «بر» و «با» دیده می‌شود. با توجه به چنین تفاوت‌ها و تشابهاتی است که سلیگسن در مورد زبان این ترجمه‌ها می‌نویسد:

به نظر می‌رسد این اختلاف‌ها بین PL و PV بیش‌تر ناشی از گویش محلی باشد، نه تفاوت زمان نگارش. زیرا اختلاف دیگری چه از نظر واژگان و چه از نظر سبک در این دو ترجمه دیده نمی‌شود (Seligsohn, 1903: 288-289).

در تأیید نظر سلیگسن، باید افزود که، با بررسی دقیق دو ترجمه *سفر خمسه* PL و PV، از نظر واژگانی و دستوری روشن می‌شود که این دو ترجمه در دو ناحیه با دو گویش متفاوت نگاشته شده‌اند. مثلاً، در PL، فعل *שָׁטַף* از *שָׁטַף* (štp)، به معنی «شستن و غسل دادن»، «سیل کردن» (PL: ۱۲:۱۵:۳) ترجمه شده است؛ ولی در PV ترکیب «اسنوده آمدن» (PV: ۳: ۶: ۲۱) دیده می‌شود. اما نکته مبهم این‌جاست که برخی لغات کلیدی گویشی که می‌تواند مشخصه گویش آن متن باشد در متن دیگر نیز یک یا دوبار به کار رفته است که احتمال تأثیرپذیری این دو متن از یک‌دیگر را پیش می‌نهد. مثلاً در PV در ترجمه *שָׁטַף* (štt) و *שָׁחַ* (šqh) به معنی «نوشیدن» همواره «تنجیدن» به کار رفته و در PL همواره «آهنجیدن». اما در PL یک‌بار نیز «تنجیدن» به کار رفته است (PL: ۱۷:۲۴:۱). در مقابل، شاهد این هستیم که در PL همان‌طور که گفتیم، برای فعل «شستن» «سیل کردن» به کار رفته است و در PV «شستن» یا «اسنودن». اما یک‌بار نیز در PV عبارت «سیل کردن» با املاي *syyl krdn* (PV: ۱۱: ۱۵: ۳) دیده می‌شود. چنین کاربردهایی، اگر به صورت یک‌سویه در مقایسه دو اثر دیده می‌شد، نتیجه می‌گرفتیم که یکی از دیگری تأثیر پذیرفته است؛ ولی، با توجه به این‌که چنین تأثیراتی در هر دو مورد مشاهده می‌شود، نمی‌توان نتیجه قطعی و درستی از آن حاصل کرد.

سرانجام باید گفت ترجمه *سفر خمسه لندن* به دوره اول متون فارسی - عبری تعلق دارد، یعنی متونی که پیش از حمله مغول نگاشته شده‌اند. همان‌گونه که گفتیم، لازار گویش این دوره از متون فارسی - عبری را منحصرأ متعلق به جنوب غربی ایران می‌داند (← Lazard, 1968: 90-94). اما باید توجه داشت برای نتیجه‌گیری در مورد خاستگاه متون فارسی - عبری بررسی دقیق و همه‌جانبه این متون ضروری است. زیرا موادی که تاکنون در این حوزه به دست آمده و مورد بررسی قرار گرفته اندک است و نتیجه‌گیری از آن‌ها با

درصدی از خطا همراه خواهد بود. مثلاً با بررسی و تصحیح دقیق «تفسیر حزقیال»، که در سال‌های اخیر انجام شده است، تعلق بخش اصلی این تفسیر به گویش ماوراءالنهر به اثبات رسیده است (← Gindin, 2003).

در مورد متن مورد بررسی ما، یعنی *اسفار خمسه لندن*، نیز باید به این نکته توجه داشت که عناصر و لغات بسیاری از حوزه شرق ایران در این متن دیده می‌شود. مثلاً لغاتی مانند «ازغین»، «سند»، «وژغه» (همگی به معنی گیاه عشقه)، «اندمان» (فروکاهیده شده)، «فرواده» (نهال) و بسیاری لغات دیگر، که در *اسفار خمسه لندن* به کار رفته‌اند، تنها در متون حوزه خراسان و هرات دیده می‌شود. به علاوه نکته دیگر، که بحث اصلی مقاله حاضر نیز هست، این است که ریشه احتمالی برخی واژه‌های متن حاضر مانند *m'rh*، *b'z sknydn* و *nwxrys'nydn* تنها در گویش‌های شرقی ایران و حتی سغدی دیده می‌شود. اما در عین حال عناصری نیز از گویش‌های غربی در این متون دیده می‌شود. مثلاً کاربرد *kyrd* به جای *kard* و کاربرد پایانه صرفی افعال سوم شخص مفرد [در زمان حال] با یک *y* قبل از *d* همان‌گونه که در اسناد جنوب غربی دیده می‌شود (← Gindin, 2003: 20; Shaked, 2003: 200).

در ادامه، با توجه به این مقدمه مختصر، به بررسی ریشه‌شناختی برخی لغات *اسفار خمسه لندن* می‌پردازیم. در گزینش این لغات، دو ملاک در مد نظر نگارنده بوده است. نخست، به کارنرفتن یا کاربرد بسیار نادر این لغات در متون فارسی به خط عربی؛ زیرا، با معرفی این لغات، به پیکره لغات زبان فارسی افزوده یا شواهد جدیدی برای لغات نادر ارائه می‌شود. دومین ملاک نگارنده در گزینش این لغات، بررسی نشدن آن‌ها در کتب و مقالات ریشه‌شناختی بوده است. بدین معنی که در متن *اسفار خمسه لندن* لغات نادر و کم‌کاربرد فراوانی یافت می‌شود، که پژوهش‌گران حوزه ریشه‌شناسی برخی از آن‌ها را بررسی و ریشه‌یابی کرده‌اند؛ اما نگارنده در این مقاله سعی کرده است، تنها به لغاتی پردازد که در جای دیگر بررسی نشده است.

۷. ریشه‌شناسی لغات برگزیده

۱.۷ باز سکیندن *b'z sknydn*

این واژه در *اسفار خمسه لندن* در ترجمه لاللا (ng) به معنی «لمس کردن و بساویدن» به کار رفته است:

جدول ۲. نمونه‌هایی از کاربرد واژه باز سکیندن b'z sknydn در اسفار خمسۀ لندن

b'z gryptm tw r' hnyz mn...z kř'g'r šwdn...bryn sbb ny gwd'štm tw r' bb'z sknydn b'n (PL: 1: 20: 6)	من نیز تو را از خطاکار شدن بازداشتیم، به این سبب اجازه ندادم به تو به بازسکیندن (= لمس کردن) آن.
mrđwmy kw b'z sknd bbstr 'wy bšwyd j'mhh' 'wy (PL: 3: 15: 5)	کسی که بستر او را بازسکند (= لمس کند) جامه‌هایش را بشوید.
hmh 'n b'z skn' btnds 'yš'n plyd b'šd t' 'yw'r (PL: 3: 11: 24)	همۀ افراد بازسکنا (= لمس‌کننده) به جسد آن تا غروب نجس هستند.

ماده مضارع *skn-* و ماده ماضی جعلی *sknyd*، با ماده‌ها و اسامی زیر قابل مقایسه است: شغنی: *sikūnd* به معنی «چنگال دوشاخه»؛ آسی ایرونی: *s* و *k'awyn/sk'awd* و آسی دیگوری: *(æ)sk'awd / (æ)skawun / [> (s)kav-]* و به معنی «وَر رفتن و سیخونک‌زدن» (حسن دوست، ۱۳۹۰: ۸۶۵/۲) و به معنی «جست‌وجو کردن، کاویدن، شانه‌کردن، چیدن»، *(æ)sk'unun / (æ)sk'ud* به معنی «بیرون ریختن و از بین بردن»؛ یزغلامی: *(+ *ūi-)* *wiskūnd* به معنی «چنگک چوبی»؛ روشنی: *sikūn* به معنی «چنگال دوشاخه»؛ (بدون *n* ماده ساز) ختنی کهن: *skau-* ختنی: *skauy-* (*sku-*) و **skav-* به معنی «لمس کردن»؛ سنسکریت: *skav⁽ⁱ⁾* به معنی «با انگشت ضربه‌زدن، هل دادن، سیخونک‌زدن»؛ خوارزمی: *k'w-* به معنی «پاک کردن و خاراندن»^۱، *m/skwnd* به معنی «داغ کردن و نشانه‌گذاری حیوانات»، (*+ *pari-*) *prk'w* به معنی «قشو کردن»؟، سغدی: *nyšq'wnt*، *nyšk'wnt* به معنی «بیرون کشیدن و از بین بردن» (← Cheung, 2007: 347-348)، پشتو: *škōn* و *škūn* (با تحول *š < s*) به معنی «خراشیدن» (Morgenstierne, 1927: 73). چونگ لغات بالا را از ریشه **skauH* به معنی «لمس کردن» می‌داند (ibid). بنابراین به احتمال قریب به یقین *b'z sknydn* نیز از همین ریشه است.

به نظر می‌رسد مصوت مرکب *au* موجود در ریشه، که به صورت *ū, aw, av* در واژه‌های بالا دیده می‌شود و در *-sk(n)* وجود ندارد، در */səkunīdan/ sknydn* به *u* بدل شده و در املاهای فارسی - عبری نیز نشان داده نشده است.^۱

از این ریشه، در فارسی نو، واژه «سکو» در دو بیت از سوزنی سمرقندی دیده می‌شود:

مردانه من کز این سکو پنجه ریخته خرمن کنم به باد که در جاش آکنند
بر بوی آن که خرمن جو می‌دهم به باد هر ساعتی ز پنجه و ساعد کنم سکو

(دهخدا، ۱۳۵۸: ذیل «سکو»)

گونه دیگری از این واژه، با «الف» آغازی به صورت «اسکو» در تکملة/الاصناف دیده می‌شود: العضم: اسکو باد کننده خرمن (کرمنی، ۱۳۸۵: ۱/۳۰۹). هر دوی این واژه‌ها نام ابزاری است که شبیه پنجه انسان است و برای افشاندن غله کوبیده شده استفاده می‌شود. به نظر می‌رسد دلیل نام‌گذاری این ابزار به «اسکو/سکو» نیز شباهتش به پنجه انسان است؛ زیرا، در میان اسامی بسیاری که در لغت‌نامه‌ها برای این ابزار ذکر شده، «پنجه»، «پنج‌انگشت»، و «انگشته» نیز دیده می‌شود (دهخدا، ۱۳۵۸: ذیل مداخل). احتمال دارد مصدر «شخاویدن»^۹ (با تحولی مشابه پشتو: $\text{š} < s$) به معنی «خراشیدن و آسیب دیدن» (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۲۳۸؛ تفسیری بر عسری از قرآن کریم، ۱۳۵۲: ۲۸۵) و «شخویدن» در ناظم/الاطبا به معنی «خاراندن» نیز از همین ریشه باشد.

۲.۷ بغراویدن / byr'wydn / بغراو / bgr'w / بغرای bgr'y

این واژه در اسفار خمسۀ لندن در ترجمۀ لالا (q'š) (هم‌ریشه با «صعق» در عربی) به معنی «فریادزدن و استغاثه کردن» به کار رفته است. bgr'w/bgr'y نیز در همین متن در ترجمۀ لالا (q'š) و الاقنا (z'qt) به معنی «گریه شدید، زجه و استغاثه» دیده می‌شود:

جدول ۳. نمونه‌هایی از کاربرد واژه بغراویدن / byr'wydn / بغراو / bgr'w / بغرای bgr'y در اسفار خمسۀ لندن

sngs'r kwynd 'yš'n r' ... t' bmyrnd 'zmr 'n knyzyk r' 'br sbb 'nk n byr'wyd dr šhr (PL: 5: 22: 24) ^{۱۰}	ایشان را سنگسار کنید ... تا بمیرند؛ آن کنیزک را به این سبب که در شهر بغراوید (= فریاد زد).
čwn šnydn 'šw 'zmr skwn'n pdr wb bgr'wyd bgr'wy bwzrg (PL: 1: 27: 34)	هنگامی که عشو سخنان پدرش را شنید به بغراوی (= فریادی) بلند بغراوید (= فریاد زد).
kw bsy'r šwd bgr'w 'zyš'n (PL: 1: 19: 13)	که بغراو (= استغاثه) آن‌ها زیاد شد.
wgwpt čy krdy 'w'z kwnh' br'dr bgr'ykwn'n bhšrt mn 'z 'n zmyn (PL: 1: 4: 10)	و گفت چه کردی که فریاد خون برادر تو بغرای کنان (= فریادکنان) است از آن زمین به پیش من.

از این لغت در متون کهن نشانی یافت نشد. تنها در فرهنگ نفیسی «بُغراو» /boγtāv/ به معنی «فریاد و بانگ» آمده است. شواهد معدودی از این لغت نیز در گویش‌ها دیده می‌شود: در گویش بهدینان یزد، بَغُر /baγor/ به معنی «جیغ و بانگ» است (سروشیان، ۱۳۷۰: ۲۰). مورگنستیرنه در مجموعه لغات پشتو، ذیل مدخل γarēdāl به معنی «سخن گفتن و پیچ‌کردن» که آن را هم‌ریشه با gī سنسکریت می‌داند، *upa-g^۰ > baγāra به معنی «جیغ»

را با لغت مدخل (yarēdāl) قابل قیاس می‌داند (Morgenstierne, 1927: 26). بیلی نیز در مثال‌های ریشه هندو-اروپایی *ger < ایرانی: gar به bayāra به معنی «بانگ و فریاد» در لغات پشتو اشاره می‌کند (Bailey, 1979: 81). چونگ ریشه این لغت را garH* (+ پیشوند byr'wydn, می‌داند (Cheung, 2007: 107). بنابراین به نظر می‌رسد که ^{۱۱} byr'wydn, در اسفار خمسه لندن، بغراو در فرهنگ نفیسی و bayor در گویش به‌دینان یزد نیز از ریشه garH* باشند.

۳.۷ بر[ر]یشیدن br[r]yšydn / ور ریشیدن wr ryšydn

این فعل در اسفار خمسه لندن در ترجمه ۱۸۶۱ از ۱۸۶۱ از قی به معنی «قی کردن، استفرغ کردن» به کار رفته است:

جدول ۴. نمونه‌هایی از کاربرد واژه بر[ر]یشیدن br[r]yšydn / ور ریشیدن wr ryšydn در اسفار خمسه لندن

wplyd šwd 'n zmy n w'qwbt krdm gwn'h'n 'br'n w <i>br ryšyd</i> 'n zmy n 'zmr nšyn''n 'n (PL: 3: 18: 25)	و آن زمین از کثرت گناهان پلید شد و مردم روی آن را به دلیل گناهانشان عقوبت کردم و آن زمین بر ریشید (= استفرغ کرد) ساکنان آن را.
wng'h d'ryd 'zmr hmh šry'th'y mn ... t' nh <i>bryšd</i> 'šm' r' 'n zmy n (PL: 3: 20: 22)	و دین و شریعت مرا حفظ کنید ... تا آن زمین شما را نه بریشد (= استفرغ نکند).
wnh wr ryšyd 'nzmy n 'šm' r' bplyd krdn šm' 'nr' čwn'nč <i>wr ryšyd</i> 'zmr 'n qwm (PL: 3: 18: 28)	و آن زمین شما را به دلیل پلید کردنش [با گناهانتان] نه ورریشید (= استفرغ نکرد)، مانند آن قوم که آن‌ها را ور ریشید (= استفرغ کرد).

«ریشیدن» به معنی «قی کردن» در ترجمه «قی‌ء» تنها در کتاب المصا‌در ابوبکر بستی دیده می‌شود (صادقی، ۱۳۹۱: ۵۴). احتمالاً این فعل با «ریشیدن» مذکور در برهان قاطع (محمدحسین بن خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ۲/۹۸۹)، آندراج (محمد پادشاه، ۱۳۳۵: ۳/۲۱۷۴)، و جهانگیری (انجو شیرازی، ۱۳۵۴: ۲/۲۲۹۱) به معنی «ریختن چیزی در چیزی» ارتباط دارد و با افزوده شدن پیشوند «بر» معنی «بیرون ریختن» و مانند آن را می‌رساند. شواهدی که در متون فارسی از ماده مضارع «ریش-» آمده بدون پیشوند است:

مرا خود دلی دردمند است ریش تو نیزم نمک بر جراحت مریش

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۸)

či- به معنی «کفاره‌دادن» (Kellens, 1995: 22)، در فارسی میانه مانوی به صورت -čy به معنی «دچار مشکل شدن، اندوهگین شدن و عزاداری کردن» (Durkin-Meisterernst, 2004: 131)، در سنسکریت به صورت čay به معنی «محکوم کردن و کیفر دادن» (Mayerhofer, 1992: 1/ 532) دیده می‌شود. در تاتی نیز مصدر پرچین^{۱۳} parčīyan به معنی «تحمل عارضه‌ای را کردن» به کار می‌رود (آذرلی، ۱۳۸۷: ۷۷). به عقیده چونگ، kyn در فارسی میانه مانوی و پارتی و kēn (کین) در فارسی نو از همین ریشه است (Cheung, 2007: 28). احتمالاً مصوت مرکب ai در ریشه و i در اوستایی و دوره میانه و نو در parčn به e تبدیل شده است.

در متون فارسی، احتمالاً این واژه به صورت «ببرچند» در بخشی از تفسیری کهن به کار رفته است: «تبلوا کل نفس تقاسی کل نفس جزاء ما عملت ببرچند هر تن کرد خویش و پاداش آنچ بیش فرا فرستاد از کرد» (بخشی از تفسیری کهن، ۱۳۷۵: ۱۱۸). رواقی در ذیل فرهنگ‌های فارسی مصدر این فعل را به صورت «برچیدن» آورده و آن را «برزیدن و ورزیدن» معنی کرده است. وی این فعل را ترجمه «عمَلت» دانسته و به «برزانیدن» نیز ارجاع داده است (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۵۴) که همه موارد بالا نادرست است (قاسمی، ۱۳۸۸: ۳۴). «ببرچند» در این آیه در ترجمه «تبلوا» آمده است (همان). در المصادر زوزنی «بلو» چنین معنی شده است: آزمودن و نعمت‌دادن و مکروه‌رسانیدن (زوزنی، ۱۳۳۹: ۹۰-۹۱). معادل «آزمودن» در بسیاری از ترجمه‌های قرآن برای «تبلوا» آمده است (۹۰-۹۱). فرهنگ‌نامه قرآنی، ۱۳۸۹: ۲/ ۳۹۵). اما در این ترجمه به نظر می‌رسد مترجم عبارت دوم و سوم زوزنی را در ترجمه «تبلوا» برگزیده است؛ زیرا می‌نویسد: «ببرچند هرکس کرد خویش و پاداش آن‌چه بیش فرا فرستاد از کرد»؛ یعنی هرکس کیفر عمل و پاداش کرد خویش را در روز قیامت خواهد دید. این معنی با مفهوم آیه نیز سازگارتر است. بنابراین می‌توان «ببرچند» را به صورت «ببرچند» تصحیح کرد و آن را با ماده مضارع prčn- مقایسه کرد. قاسمی با توجه به مضارع بودن «تبلوا» ترجمه فارسی آن را نیز به «ببرچند» اصلاح می‌کند (قاسمی، ۱۳۸۸: ۳۴). در صورت پذیرفتن نظر وی، n ماده ساز و اعراب «چ» نیز مطابق تحولات معمول است و نیاز به توجیه ندارد. اما با توجه به این‌که در نسخه خطی نیز این لغت دقیقاً با اعراب «ببرچند» آمده به نظر می‌رسد باید احتمال صحت کتابت را نیز در نظر گرفت. در این صورت، صامت n و مصوت فتحه «چ» نیاز به توضیح دارد. «تبلوا» صیغه سوم شخص مفرد مضارع است. اگر ترجمه را از نظر زمان و شخص منطبق با معادل قرآنی آن بدانیم، «ببرچند» نیز سوم شخص مفرد مضارع است و صورت آن مطابق صرف (*ببرچم،

*بَپرچی، *بَپرچد، ...) باید «*بَپرچد» می‌بود. در این صورت، n «بَپرچند» احتمالاً در نتیجه تحول آوایی شناسه - سوم شخص مفرد پدید آمده است. در این تحول که صادقی و سیدآقایی نمونه‌هایی از آن را نشان داده‌اند (← صادقی و سیدآقایی، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۹)، شناسه سوم شخص مفرد با تحول $\text{edd} < \text{ēd} < \text{end}$ تبدیل می‌شود (در مورد این تحول ← صادقی، ۱۳۸۰: ۵۱-۶۵). در یکی از نمونه‌هایی که صادقی و سیدآقایی نشان می‌دهند، یعنی «نیستند» (= *نیسید > امروز: نویسند) این شناسه به صورت -and دیده می‌شود که کاملاً با «بَپرچند» انطباق دارد.^{۱۴} اما «بَپرچند» را، بر اساس صرف ماضی این فعل (*بَپرچندم، *بَپرچندی، *بَپرچند، ...)، می‌توان صیغه سوم شخص مفرد ماضی نیز دانست. در مورد n موجود در ماده ماضی «بَپرچند»، می‌توان گفت در ماده‌های ماضی ساخته‌شده از ریشه *čai در برخی موارد n ماده مضارع باقی می‌ماند. بارزترین نمونه آن ماده ماضی čind است که در کنار čid در فارسی امروز به کار می‌رود. در گویش‌های مختلف نیز می‌توان نمونه‌هایی از ماده ماضی با n یافت: کردی: činīn/ čin-، اورامانی: činiáy/ čin-، اردستانی: čende/ čen- و ورزنه‌ای: činde/ čin- (Cheung, 2007: 27) البته کلنز بین ریشه *čai به معنی «پرداختن کیفر» و *čai به معنی «چیدن» تفاوت قائل است (ibid: 28) و همه این نمونه‌ها از *čai به معنی «چیدن» است).

اما نکته دیگر این‌که، با توجه به وجود مصوت ai در ریشه *čai، این فعل باید به صورت «*بَپرچند» اعراب‌گذاری می‌شد. در این مورد نیز می‌توان گفت به ندرت در سغدی و کردی دیده می‌شود که این مصوت به ' یا ā تحول پیدا کرده است: سغدی: pc'y به معنی «سود بردن»؛ کردی کرمانجی: čāndīn/ čīn-، کردی سورانی: čāndin/ čēn- به معنی «کاشتن» (ibid: 26-27). به نظر می‌رسد، در نمونه‌ای که در اسفار خمسسه لندن دیده می‌شود، این ā / ' به مصوت w تحول یافته است. در این نمونه، فعل نهی mh wrčwn در ترجمه ل٧٩٣ (lqt) به معنی «نچین، جمع‌نکن» آمده است:

جدول ۶. نمونه‌ای از کاربرد واژه mh wrčwn در اسفار خمسسه لندن

wčynyš drw tw mh wrčwn bdrwyš wbgryb dst b'z d'r (PL:3:23:22)	و محصول زمین خود را کاملاً مه‌ور چون (بر نچین) و بخشی از آن را برای فقیر و غریب بگذار
---	--

تحول مستقیم $\bar{I} < w$ در wrčwn با هیچ‌یک از مواردی که برای انواع تحول مصوت \bar{I} ذکر شده است هم‌خوانی ندارد (برای این موارد ← Hübschmann, 1895: §15 to §20). این تحول احتمالاً در دو مرحله رخ داده است. در مرحله اول، مصوت \bar{I} در اثر پسین

شدگی، که نوعی اماله است، به ā تبدیل شده است (صادقی مثال‌هایی از تبدیل ē یا ī به ā به عنوان نوعی اماله ذکر می‌کند و از وجود این تحول در واژه‌های فارسی خبر می‌دهد ← صادقی، ۱۳۸۰: ۲۴۴).^{۱۵} نمونه‌های این مرحله از تحول «چیدن/چیندن» در کردی کرمانجی -čāndin/ čīn- و سورانی -čāndin/ čēn- پیش‌تر ذکر شد. در مرحله بعدی، احتمالاً مصوت بلند ā به دلیل قرارگرفتن پیش از صامت غنه‌ای n به u تبدیل شده است^{۱۶} (در مورد این تحول ← همان: ۷۷-۱۰۲). با توجه به آن چه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که «بَبَرچَند» نیز صورتی محتمل از «*بَبَرچَد» و از همان ریشه *čai است.

۵.۷ در گورکانیدن (در گورخانیدن) dr gwrk'nydn

این واژه در اسفار خمسۀ لندن در ترجمۀ ַּבְּרִיךְ לְיָדָי (h^hlyp) به معنی تغییر دادن و دگرگون کردن آمده است:

جدول ۷. نمونه‌هایی از کاربرد واژه در گورکانیدن (در گورخانیدن) dr gwrk'nydn در اسفار خمسۀ لندن

bhnh ʔ'qt mn k'r krdm 'zmr pdr 'šm' wpr 'šm' klyp krd bmn wdr gwrk'nyd 'zmr mwzd dh b'rh' (PL:1:31:7)	با همه طاق خود برای پدر شما کار کردم، ولی او خلاف کرد و ده بار مزد مرا در گورخانید (= تغییر داد).
wdr gwrk'nydy 'zmr mwzd mn dh b'rh' (PL:1:31:41)	و مزد مرا ده بار در گورخانیدی (= تغییر دادی).
ny dr gwrk'n'd 'wyr' wmh bdl kwn'd 'wyr' nyk bbd y' bd bnyk (PL:3:27:10)	آن (قربانی) را نمی‌در گورخانید (= مبدل نمی‌کند) و همین‌طور نیکی را به بدی و بدی را به نیکی تغییر نمی‌دهد.

به نظر می‌رسد dr gwrk'nydn (= در گورخانیدن) صورت سببی (+ پیشوند «در») «گوهریدن» مذکور در برهان قاطع است: گوهریدن: یعنی چیزی را به چیزی عوض و بدل کردن (محمدحسین بن خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ۳/ ۱۸۶۴). در همین فرهنگ، ذیل «گوهر» آمده: «به معنی عوض و بدل نیز آمده است و به این معنی غریب است» (همان: ۱۸۶۲). در صورت مخفف «گوهر»، یعنی «گهر»، نیز همین معنی آمده است (← همان: ۱۸۶۶). در توجیه صورت gwrx'nydn (<gwhr'nydn>، باید گفت، تحول آوایی hr < rx تحولی بسیار رایج در برخی گویش‌های ایرانی است و مثال‌های فراوانی در متون کهن نیز دارد (قس: بهر/ برخ؛ سهر/ سرخ).

در اسفار خمسۀ واتیکان و برخی دیگر از متون فارسی - عبری، این فعل با همان خوشه صامت hr و به صورت gwhr'nydn/ gwhr'nšt/ gwhr'n- دیده می‌شود:

جدول ۸ نمونه‌ای از کاربرد واژه gwhr'nydn/ gwhr'nšt/ gwhr'n- در اسفار خمسۀ واتیکان

<p>nh mwbdl kwnd `wyr' wnh gwhr'nd `wyr' nyk bbd y' bd bnyk w'gr gwhr'nydn by gwhr'nd ch'r p'y bch'r p'y vb'sd `wy w gwhr'nšt `wy b'sd x's (PV: 3:27:10)</p>	<p>آن (قربانی) را مبدل نمی‌کند و همین‌طور نیکی را به بدی و بدی را به نیکی نه گوهراند (= تغییر نمی‌دهد) و اگر چهارپایی (مخصوص قربانی) را به چهارپایی دیگر گوهرانیدن بگوهراند (= تبدیل کند) آن اولی و گوهرانشت (= مبدل‌شده، جایگزین) آن متبرک هستند.</p>
--	--

در فرهنگ موسی شیروانی، این لغت به صورت gw hryšn دیده می‌شود (Bacher, 1896 a: 235). در «غزل غزل‌های سلیمان»، در نسخه پاریس، gw hryd (SoS: ۲: ۱۲) در ترجمۀ tlp به معنی «عوض شد و تبدیل شد» به‌کار رفته است. همین لغت در نسخه اورشلیم به bdl šwd ترجمه شده است (SoS: ۲: ۱۲). ماییتس نیز صورت gw hr'nš را به معنی «تغییر دادن و متحول کردن» آورده است (ماییتس این لغت را با فاصله به صورت gw hr'nš ضبط کرده) (Mainz, 1977: 82).

در فارسی میانه زردشتی، wihūrīh به معنی «دگرگونی» (Cheung, 2007: 131)؛ در پهلوی، gōhrīg به معنی «عوض، جانشین و معادل» (MacKenzie, 1971: 36)؛ در گویش کرمانجی، gōrānddin/gōrīn , guhartin/guhēr , guhērīn/guhēr؛ در گویش سورانی، gōrān/gōr- به معنی «عوض کردن»؛ و در گویش گورانی، guryān به معنی «عوض و تبدیل شده» (Cheung, 2007: 131) دیده می‌شود. به نظر می‌رسد که ریشه لغات مذکور، *harH همراه با پیشوند *ūi (*ūi-harH) به معنی «عوض کردن»^{۱۷} باشد (ibid).^{۱۸} پیپر، در مقاله‌ای که درباره پسوندهای اسم مصدر ساز -išn و -iš- در فارسی — یهودی نوشته، gw hr'nšt را از ریشه اسمی gowhar به معنی «ذات و فطرت» پنداشته و تحول آن را این‌گونه توجیه می‌کند: gw hr'nšt < gowhæranidæn/gowhæran < gowhæridæn/gowhær- (Paper, 1967: 62). در متون فارسی، این واژه به صورت «برخ» در ترجمه و قصه‌های قرآن دیده می‌شود: «فراگرفته‌اید به نزدیک خدای عزوجل پیمانی تا برخ نکند (= یُخَلِّفُ) ... پیمان خود» (ترجمه و قصه‌های قرآن از روی نسخه موقوفه بر تربیت شیخ جام، ۱۳۳۸: ۱ / ۱۴). در تفسیر شنقشی نیز گونه احتمالی «بخردن» در ترجمۀ «بدل» آمده است: «هرگه که پخته و سوخته گشته بود پوست‌هاشان، ببخردیم‌شان (= بدلناهم) پوست‌های جز از آن» (تفسیر شنقشی، گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، ۱۳۵۵: ۱۱۵). احتمال دارد که در این مورد مصوت «خ» نتیجه هم‌گونی آوایی با مصوت «ب» دوم باشد. زیرا wi دوره میانه در دوره نو هم می‌تواند به صورت «گ»

متحول شود و هم «بأ». یکی از معروف‌ترین نمونه‌های این تحول دوگانه، واژه گویان/ بیان به معنی «خیمه» است که آسموسن تحول آن را چنین شرح می‌دهد: ایرانی باستان: *vidāna < فارسی میانه wy'n < فارسی نو: by'n / gwy'n (Asmussen, 1969: 19). بنابراین احتمالاً اعراب لغت فوق به صورت «ببخریدن» بوده است.

۶.۷ جنگ کاریدن jng k'rydn

این واژه در اسفار خمسه لندن در ترجمه ۱۶۶۶ (tgr) به معنی «جنگ و دعوا کردن» آمده است:

جدول ۹. نمونه‌هایی از کاربرد واژه جنگ کاریدن jng k'rydn در اسفار خمسه لندن

mh <i>jng k'ryd</i> b'yš'n kw mdhwm b'yšm' 'n zmy'n (PL:5:2:5)	مه جنگ کارید (= جنگ نکبید) با آن‌ها زیرا که آن زمین را به شما نخواهم داد.
wmh <i>jng k'r</i> ...b'z 'yš'n k'rz'r kw mdhwm btw 'n zmy'n (PL:5:2:9)	ومه جنگ کار (= جنگ نکن) ... با آن‌ها زیرا آن زمین را به تو نمی‌دهم.
w <i>jng k'r</i> b'wy k'rz'r (PL:5:2:24)	و با او جنگ کار (= بجنگ).

احتمالاً k'rydn با kāra- به معنای «سپاه» و ukāra- به معنی «دارنده سپاه خوب»، هر دو ریشه در فارسی باستان دارند (قس لیتوانیایی: kāras به معنی «جنگ» ← Kent, 1953: 179-180; Pokorny, 1994: 615؛ لیتوانیایی: kārias به معنی «سپاه»، kārē به معنی «جنگ»، karÿs به معنی «جنگجو»، kar'š به معنی «جنگ»؛ پروسی کهن: kargis به معنی «سپاه» (Pokorny, 1994: 615-616). این ریشه در واژه‌های فارسی میانه: karezār^{۱۹} و فارسی نو: «کارزار» (Dagmar et al., 2008: 440) و «پیکار»^{۲۰} به کار رفته است.^{۲۱}

۷.۷ سنیل snyl

در اسفار خمسه لندن snyl در ترجمه ۱۶۶۶ (klh) به معنی «عروس» آمده است:

جدول ۱۰. نمونه‌هایی از کاربرد واژه سنیل snyl در اسفار خمسه لندن

wbr'ynyd trh 'zmr 'brm psr 'wy w'zmr lwt psr hm...w'zmr šry <i>snyl</i> 'wy (PL:1:11:31)	و ابراهیم تره پسر او و لوط پسر هرن ... و شری (سارا) سنیل (= عروس) خود را همراه خود برد.
šrm <i>snyl</i> tw mh brhnh kwn zn psr twst 'n (PL:3:18:15)	عورت سنیل (= عروس) خود را آشکار مکن (با عروس خود نزدیکی مکن) که زن پسر توست.

در فرهنگ‌های برهان قاطع (محمدحسین بن خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ۱۱۸۱/۲)، فرهنگ نفیسی (نفیسی، ۲۵۳۵/۱۳۵۵: ۳/۱۹۵۰)، آندراج (محمد پادشاه، ۱۳۳۵: ۳/۲۴۹۹) و جهانگیری (انجو شیرازی، ۱۳۵۴: ۱۸۵۱/۲)، «سنه» به معنی «عروس» آمده است. جهانگیری گونه «سنار» و «سنهار» را هم به آن می‌افزاید: سنه: با اول و ثانی مضموم، زن پسر را گویند و آن را «سنار» و «سنهار» نیز خوانند و به ترکی کیلن نامند (همان). برهان قاطع نیز ذیل «سنار» می‌آورد: سنار ... به ضم اول زن پسر را گویند که عروس باشد (محمدحسین بن خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ۱۱۶۹/۲). در این فرهنگ، ذیل «سنه» و «سنهار» نیز همین معنی آمده است (همان: ۱۱۸۱).

سیمرنی نمونه‌های دیگری از مفهوم عروس را در زبان‌های هندواروپایی نشان می‌دهد که آشکارا با لغات مذکور در بالا مربوط‌اند: هندی باستان (سنسکریت): *snuṣā*، سغدی: *šwnšh*، گوتی: *schnos*، انگلیسی کهن: *snoru*، آلمانی: *schnur* (Szemerényi, 1977: 68). وی، پس از نقل ستاکی که پدرسن (Pederson) برای این لغت پیشنهاد کرده یعنی **snusos*، خود ستاک **snu-sūs* را مطرح می‌کند و می‌نویسد: **snu-sūs* مرتبط است با **sūnus/*sūnus* (=son پسر) و به معنی «همسر پسر» است. ترکیب و در نتیجه آن انتقال تکیه (Accent) به هجای پایانی دلایل کوتاه‌شدن بخش اول این ستاک (**sūnus/*sūnus*) به صورت **sūnu-* و در نهایت **snu-* است.^{۳۳} *-sū-s* باقیمانده در حقیقت لغتی معادل «زن» (مقابل شوهر) است. *-sū-s* ستاک اسمی از **sū-* است به معنی «زاییدن و اولاد آوردن» که در این جا نقش اسم عامل (Agent Noun) دارد [یعنی عامل و واسطه زاییدن و اولاد آوردن] (ibid: 68-69). در نهایت، واژه **snu-sūs* عروس را به عنوان زنی که برای پسر اولاد می‌زاید (**sūs of the son*) معرفی می‌کند (ibid: 69).

می‌توان ادامه تحول **snu-sū-* هندواروپایی را در زبان‌های ایرانی به صورت زیر نشان داد:

**snu-sū > OI: *snu-hū > MP: snuh > NP: sunuh*

âr/âr پایانی در واژه «سنهار» به نظر می‌رسد با *ar* در واژه «پسر» مربوط باشد. «پسر» نیز در ابتدا *pus* (MacKenzie, 1971: 69) بوده و سپس به قیاس کلمات خویشاوندی، مانند پدر، مادر و دختر، به انتهای آن *ar* اضافه شده. بنابراین احتمال اضافه‌شدن این *ar* به بقیه اسامی خویشاوندی نیز ممکن است. در مرحله بعدی تحول، واج *h* از «سنهار» حذف می‌شود و وجود گونه «سنار» نیز مؤید آن است. واژه *snyl* نیز با دو تحول دیگر از «سنار» مشتق شده است: اول پیش‌کامی شدگی مصوت *ā* (اماله) که در متون فارسی — یهودی،

به‌ویژه *اسفار خمسۀ لندن* و «تفسیر حزقیال»، فراوان دیده می‌شود (← Gindin, forthcoming, 50)؛ دوم، تحول $l < r$ که این تحول نیز نمونه‌های زیادی هم در متن مذکور و هم در گونه گفتاری فارسی نو دارد.

۸.۷ سیل syl

در *اسفار خمسۀ لندن*، syl kwn' در ترجمۀ לַטָּשׁ (lṭš) به معنی «جلا دهنده، پرداخت و تیز کننده» آمده است:

جدول ۱۱. نمونه‌ای از کاربرد واژه سیل syl در *اسفار خمسۀ لندن*

wšlh hnyz 'n bz'd 'zmr twbl qyn <i>syłkwn</i> 'y'ny tyzkwn' (PL:1:4:22)	و صله توپل قین را بزاد که او سیل کونا بود یعنی تیز کننده.
--	---

در متن مذکور، syl krđn در ترجمۀ יַשְׁטֹף (štp) به معنی «آب‌کشی کردن، غسل دادن و شستن» نیز به کار رفته است:

جدول ۱۲. نمونه‌ای از کاربرد واژه syl krđn در *اسفار خمسۀ لندن*

wpyr'yh sp'lyn 'nč b'z sknd b'wy šksth 'y'd whmh pyr'yh čwbyn <i>sył</i> krđh 'y'd b'b (PL:3:15:12)	و هر ظرف سفالین که او آن‌ها را لمس کرده است باید شکسته شود و هر ظرف چوبین باید سیل کرده (= شسته) شود.
---	---

نزدیک‌ترین صورت به syl در شغنی و پشتو دیده می‌شود. در شغنی: sād به معنی «سنگ صاف»، و در پشتوی وزیری: sīlawəl به معنی «پاک‌کردن و زدودن» (Baily, 1979: 429) به کار می‌رود. چونگ ریشه این لغات را saH* به معنی «تیزکردن و صاف‌کردن» می‌داند^{۲۴} (Cheung, 2007: 325). از این ریشه در فارسی نو sād به معنی «صیقلی و صاف، سوده، + کردن) پاک و تمیز کردن» (ibid) دیده می‌شود. در تحول syl < sād، علاوه بر پیشگامی شدگی ā/ā و تبدیل آن به ī (اماله) که در این متن فراوان دیده می‌شود (در این مورد ← همین مقاله: سنیل snyl)، تحول l < d نیز، که پیش از این تصور می‌شد اغلب در زبان‌های شرقی دیده می‌شود، رخ داده است (در مورد تحول l < d ← Horn, 1901: 57-58).

در لغت‌نامه دهخدا، «ساد» در بیتی از منوچهری به «ساییده شده» معنی شده است:

باغ پر از حجله شد، راغ پر از حله شد دشت پر از دجله شد، کوه پر از مشک ساد^{۲۵}

(منوچهری به نقل از دهخدا، ۱۳۵۸: ذیل «ساد»)

لغت‌نامه دهخدا شاهدهی نیز از ویس و رامین می‌آورد و «ساده» را در آن بسیار صاف و لغزان معنی می‌کند:

چنان بر شد بروی ساده دیوار چو غرم تیز تک بر شیخ کهسار

(ویس و رامین به نقل از دهخدا، ۱۳۵۸: ذیل «ساده»)

غیر از این موارد، در متون فارسی دیگری نیز «ساده» به‌ندرت به معنی «سوده و صاف» دیده می‌شود: زمینی بود سخت و نسو همچون سنگ ساده (خرگوشی، ۱۳۶۱: ۱۵۴)؛

به بالا برآمد به دز بنگرید یکی ساده دز آهنین باره دید

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۵۵/۵)

نیکو گل دورنگ را نگه کن دُر است به‌زیر عقیق ساده

(منجیک ترمذی به نقل از عوفی، ۱۳۳۵: ۲۵۳)

گاهی چو سیم و گاه چو سی‌ماب و گاه یشم گاهی بلور ساده و گاه در پریها

(جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، ۱۳۲۰: ۱۵)

از همین ریشه در آسی ابرونی: sart «تراشیدن با اسکنه»؛ در یدغه‌ای: ʔafsəno, yʔfseuno در شغنی و روشانی: pisən در ارشری: pisōn در سریکلی: pisan به معنی «سنگ چاقو تیز کن»؛ در بلوچی: sāt/sāy, sāh- به معنی «تراشیدن»؛ در کردی سورانی: sūn/sū- به معنی «تیز کردن»؛ در گزی: sūn/sūnt به معنی «پاک کردن و ساییدن» (Cheung, 2007: 325) دیده می‌شود. در متون فارسی - عربی نیز، صورت‌های «سانه» (طوسی، ۱۳۸۲: ۵۵۸)، «فسان» و «سان» به معنی «سنگ چاقو تیز کنی» از همین ریشه (Horn, 1892: 23) (حسن دوست، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۰۹) آمده است.

۹.۷ ماره m'rh

در اسفار خمسۀ لندن این واژه در ترجمۀ פֶּה (ph) به معنی «صفحه و ورقه (فلزی که برای پوشاندن روی جایی استفاده می‌شود)» به کار رفته است:

جدول ۱۳. نمونه‌ای از کاربرد واژه ماره m'rh در اسفار خمسۀ لندن

'zmr mwjmrh'y 'n kt'g'r'n, 'yn'n bj'nh'y 'yš'n, bkwnnd 'š'nr' tnwk krdg'n m'rh' 'nd'ynš b'n mzbh (PL:4:17:3 ²⁶)	مجمره‌ای این گناهکاران به ضد جان ایشان [است]. پس از آن‌ها ماره‌های (تخته‌های) پهن برای پوشش روی مذبح بسازند (ترجمۀ کتاب مقدس، ۱۹۲۰: ۲۳۵)
---	--

در متون فارسی - عربی، «ماره» به‌ندرت به‌کار رفته است و، در هر متنی هم که آمده، به‌نظر می‌رسد معنای آن «مسکوک» (به‌ویژه مسکوک طلا) است:

و آن ماره زر چیست که مردان جهان را بر فضل و هنرمندی بر سنگ زند زر

(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۳۲۷)

بخش عدو از گنج و قسمت تو تا گنج بُود، مار باد و ماره

(عثمان مختاری، ۱۳۴۱: ۴۸۴)

در *برهان قاطع* آمده: «ماره ... به معنی سکه و مهر و انگشتر هم آمده است» (محمدحسین بن خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ۴ / ۱۹۳۹). معین در حاشیه *برهان* می‌نویسد: «در جهانگیری و رشیدی به معنی «مهره» آمده است و ظاهراً *برهان* مهره را مهر خوانده». وی پس از نقل شاهد عثمان مختاری به نقل از *جهانگیری* (مذکور در بالا) می‌نویسد: «در این صورت ماره = مهره» (همان).

در برخی گویش‌های شرقی، مصادری یافت می‌شود که با لغت m'rh ارتباط دارند: ارمری: mar-/marók به معنی «صاف‌کردن و کوبیدن»؛ یزغلامی: mārñ-/marñt به معنی «صاف‌کردن، نُوردکردن و کوبیدن» (Cheung, 2007: 267). اگر m'rh را فلزی در نظر بگیریم که، در اثر کوبیدن و ضربه‌زدن، به صفحه فلزی تبدیل شده، می‌توان گفت که با لغات بالا از یک ریشه است. ماره به معنی «مسکوک» نیز طی فرایندی مشابه در اثر ضرب‌کردن و کوبیدن تولید می‌شود. چونگ این لغات را از ریشه ایرانی باستان *marH به معنی «صاف‌کردن و کوبیدن» در نظر می‌گیرد (ibid).

۱۰.۷ موژنده mwžndh / موزیدگار mwzydg'r

در *اسفار خمسه لندن*، mwžndh در ترجمه 𐭮𐭥𐭩 (šrš) و 𐭮𐭥𐭩 (rmš) هر دو به معنی «جنبنده و خزنده» و mwzydg'r در ترجمه 𐭮𐭥𐭩 (šrš) به همان معنی آمده است:

جدول ۱۴. نمونه‌هایی از کاربرد واژه موژنده mwžndh / موزیدگار mwzydg'r در *اسفار خمسه لندن*

whmh mwžndh ²⁷ 'n mwry ²⁸ plyd 'st (PL:5:14:19)	و همه انواع موژنده (= جنبنده) که پرواز می‌کنند (حشرات) پلید و غیر قابل خوردن هستند.
wgwpt mħw grd'nm 'zmr...nč by'přym...z mrdwm t' 4p'y t' mwžndh (PL:1:6:7)	و گفت محو می‌گردانم ... هر چه آفریدم ... از انسان گرفته تا چارپای و حتی موژنده (= جنبنده، حشره).

w'ynst b'sm'...plyd...'n mwzydg'r 'br'n zmy'n (PL:3:11:29)	و این برای شما ... پلید است ... موزیدگار (جنبنده، حشره) روی زمین (حشرات و جنبندگان روی زمین غیر قابل خوردن هستند).
whmh mwzndh 'n mwzydg'r wysht 'st (PL:3:11:41)	و همه انواع موزنده (جنبنده) که موزیدگار (حشره) است [خوردن آن] مکروه است.

در فرهنگ موسی شیروانی، mwzndh (rmš) به mwjndh ترجمه شده^{۲۹} (Bacher, 1896: 239). در قرآن قدس نیز این واژه به صورت «موجنده» به کار رفته است: نیست هیچ موجنده‌ی در زمین و نی پریداری که بپرد به دو بال اوی، یانی گره‌ها اند همچون شما (قرآن قدس، ۱۳۶۴: ۶۸، ۱۰۲). در کتاب المصا‌در ابوبکر بُستی، مصدر «موجیدن» در ترجمه «همیم» به کار رفته است (صادقی، ۱۳۹۱: ۵۳). در ذخیره خوارزمشاهی نیز این واژه (احتمالاً با تخفیف «و») به صورت «مجنده» دیده می‌شود: آذرگون ... درد گزیدن مجندگان بد بنشاند (اسماعیل جرجانی، ۲۵۳۵: ۱۵۸).

در یدغ‌های، از گویش‌های متعلق به زبان‌های ایرانی شرقی، بن مضارع -mūž به معنی «حرکت کردن» (ناگذر) و، در پراچی، بن‌های مضارع -muž-, -muš به معنی «رفتن» هنوز به کار می‌رود که به ماده مضارع -mwž-/ -mwz چونگ ریشه این بن‌های ماضی و مضارع را *maiij (Hmaiij) به معنی «حرکت کردن» می‌داند (Cheung, 2007: 259). تحول آوایی ai به o/u در این واژه‌ها احتمالاً به دلیل لبی‌بودن واج m و قابل مقایسه با مُژه može، مُژده možde، مُزد mozd و مانند آن در فارسی نو است که در دوره میانه به صورت mij(ag) ، mīzdag و mīzd دیده می‌شوند (Boyce, 1977: 99; MacKenzie, 1971: 107-108).

*maiij در خوارزمی، به صورت -m'xy (سببی) به معنی «حرکت دادن»؛ در گیلکی، (احتمالاً) با پیشوند -va- به صورت -va-mœxtæn/ -va-mœjz به معنی «پی‌گیری کردن و جویدن»؛ در یزغلامی، به صورت -mex^w-/ -max^wt- به معنی «حرکت دادن و جنباندن» و صورت سببی -mæx^wan- و در همین گویش با پیشوند *ni- به صورت -nəmoxs-/ -nəmoxt- به معنی «بیرون رفتن» و صورت سببی -nəməč-/ -nəməšt- به معنی «بیرون بردن» دیده می‌شود (ibid).^{۳۰}

۱۱.۷ نوخریس / نوخریس‌نیدن nwxrys'nydn

در اسفار خمسة لندن صورت اسمی nwxrys در ترجمه mg'rt (به معنی «نفرین، نهیب و سرزنش») به کار رفته است:

جدول ۱۵. نمونه‌ای از کاربرد واژه نوخریس nwxrys در اسفار خمسه لندن

wr 'yyl'nd ywy dr tw 'zmr 'n l'nt, 'zmr 'n 'šwb w'zmr 'n nwxrys bhmh rsšn dst tw (PL:5:28:20)	=) خداوند در تو آن لعنت و آشوب و نوخریس (= نفرین) را در تو و هر آنچه دست تو به آن می‌رسد، برانگیخت.
--	---

در متن مذکور nwxrys'nydn در ترجمه אֲלֹמֵהוּ (z'mh) به معنی «نفرین کردن و مورد خشم و غضب قرار دادن» دیده می‌شود:

جدول ۱۶. نمونه‌هایی از کاربرد واژه نوخریس‌نیدن nwxrys'nydn در اسفار خمسه لندن

by' npryn kwn br'y mn y'qb wby' w nwxrys'n yšr'l (PL:4:23:7)	=) بیا و برای من یعقوب را نفرین کن و بنی اسرائیل را بنوخریسان (= مورد خشم و غضب قرار بده).
čwn npryn kwnm ky nh npryn kwd'y wčwn nwxrys'nm kw nh nwxrys'nyd 'wyr' ywy (PL:4:23:8)	=) چگونه [آن‌ها را] نفرین کنم در حالی که خداوند آن‌ها را نفرین نکرده است و چگونه [آن‌ها را] نوخریسانم (= مورد خشم و غضب قرار دهم) در حالی که یهوه آن‌ها نئوخریسانده است.

احتمالاً nwxrys و nwxrys'nydn با لغات nyrys- و -nixrēs/ nxrys، که در سغدی به معنی «سرزنش کردن» به کار رفته‌اند (قریب، ۱۳۸۳: ۲۳۷)، از یک ریشه‌اند. این فعل در فارسی میانه: -nixrōh- nixrōst > ایرانی باستان: *ni-xraus-aya است (همان: ۲۴۸). در فارسی میانه مانوی نیز، این فعل به صورت nxrwh- آمده (Durkin-Meisterernst, 2004: 364, 249). چونگ همه این افعال را از ریشه *xraus همراه پیشوند *ni- می‌داند. این ریشه بدون پیشوند *ni-، در اوستایی، به صورت xraos به معنی «گریه کردن»، در فارسی میانه زردشتی، به صورت -hlws- /xrōh- یا -xrōs-، و در پارتی، به صورت xrws به معنی «صدازدن» به کار رفته است (Cheung, 2007: 448). خروس، خروش و خروشیدن در فارسی نو نیز از همین ریشه است (Horn, 1892: 479).

۱۲.۷ ویسه wysh

این واژه در اسفار خمسه لندن در ترجمه אֲשַׁקֶּשׁ (šqs) به معنی «مکروه و ناپسند» آمده است:

جدول ۱۷. نمونه‌هایی از کاربرد واژه ویسه wysh در اسفار خمسه لندن

wysh 'st 'wy b'šm' (PL:3:11:20)	آن برای شما ویسه (= مکروه و ناپسند) است.
mh wysh kwnyd 'zmr npsh'y 'šm' bhmh mwžndh (PL:3:11:43)	نفس خود را با [خوردن] حشرات و جنندگان ویسه (= آلوده) نکنید.
'yn dr rwz sywmyw wysh 'st 'wy, nh psndydh (PL:3:19:7)	او در روز سوم ویسه (= آلوده) و پلید است.

این لغت تنها در فرهنگ نفیسی و بدون شاهد دیده می‌شود: ویسه ... نفرت، کراهت (نفیسی، ۲۵۳۵ / ۱۳۵۵: ۳۸۹۸ / ۵). در لغت‌نامه دهخدا نیز، «ویسه» یکی از معانی «نفرت» ذکر شده است (دهخدا، ۱۳۵۸: ذیل «نفرت»؛ ولی خود «ویسه» در این معنی در لغت‌نامه دهخدا دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد «ویسه» با βyz / $\beta\check{z}\theta, \beta i\check{z}, \beta e\check{z}$ در سغدی به معنی «بد» (قریب، ۱۳۸۳: ۱۱۷) مربوط باشد. بیلی $\beta yz-$ ، βyz در سغدی بودایی به معنی «بد» را با $bz\check{g}$ (بزّه) مرتبط می‌داند و ریشه $*bazyā$ را که از $ba\check{s}d\bar{a}$ سکایی $*bazyak\bar{a}$ آمده پیشنهاد می‌دهد. وی مجموعه این واژه‌ها را با $bazda-$ اوستایی مقایسه می‌کند (← Bailey, 1933-35: 85).

گونه دیگر $\beta yz-$ «فزه» است که در برهان قاطع «با کسر اول و ثانی و سکون‌ها» به معنی «پلید و زشت» آمده (← محمدحسین بن خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ۳ / ۱۴۸۵). همین واژه با همین معنی به صورت «فزه» با تصریح بر «ظهورها» نیز ضبط شده (همان: ۱۴۸۷) که شاهدهی نیز از آن موجود است:

وین فزه پیر زیهر تو مرا خوار گرفت برهاناد از او ایزد جبار مرا

(رودکی به نقل از اسدی طوسی، ۱۳۱۹: ۴۲۵)

هیننگ «فزه» را از $\beta yz-$ ، $\beta\check{z}-$ ، $\beta y\check{z}$ ، $b\check{z}-$ ، $by\check{z}$ سغدی مسیحی، و $\beta j-$ ، $\beta j-$ ، βyz مانوی به معنی «بد و گناه» می‌داند. به عقیده وی، ترکیباتی مانند فژاک، فژاکین، فژاگین، فژغند، فژغنده و فژگین، که در لغت‌نامه‌ها آمده و با لغات مذکور مرتبط است، احتمالاً بر ساخته ذهن مؤلفان فرهنگ‌هاست. اما «فزه، فژّه و فژاکن»، که در آثار اسدی طوسی شواهدی دارد، گونه‌های صحیح به‌شمار می‌رود. این گونه‌ها با $\beta yzkn^k$ سغدی به معنی «بدجنس و پست‌فطرت» قابل مقایسه است. در فارسی نو نیز معادل این لغات «بزّه» است (Henning, 1940-42: 101-102).

جدول ۱۸. کوتاه‌نوشت‌ها (اختصارات) متون فارسی - عبری

PL	→ Paper, 1972	اسفار خمسه لندن
Ta	→ Seligsohn, 1903	اسفار خمسه طاووسی
PV	→ Paper, 1965-6	اسفار خمسه واتیکان
Ez	→ Gindin, 2007	تفسیر حزقیال
SoS	→ Asmussen & Paper, 1977	غزل‌های سلیمان
Ar	→ MacKenzie, 1968	مناظره فارسی - یهودی

۸. نتیجه‌گیری

در ابتدای مقاله گفته شد که همه محققان، به پیروی از نظر لازار، زبان ترجمه *اسفار* *خمسه* لندن را متعلق به جنوب غربی ایران می‌دانند. اما همان‌گونه که دیدیم ریشه برخی از لغات این متن یا در زبان‌های ایرانی شرقی رایج هستند یا در متونی یافت می‌شوند که در شرق ایران و به گونه فارسی آن ناحیه تألیف شده‌اند؛ مانند گونه ماوراءالنهری، سیستانی، و هراتی. برخی از این لغات در این مقاله بررسی شدند.

این بررسی نشان داد، علاوه بر وجود لغات شرقی در این ترجمه، باید به این نکته نیز توجه کرد که در *اسفار* *خمسه* لندن لغاتی دیده می‌شود که به نظر می‌رسد صورت‌ها یا ساخت‌هایی از آن‌ها در دوره میانه فارسی از میان رفته است. از جمله، در دوره میانه، از ریشه *kar* به معنی «جنگیدن» تنها صورت اسمی آن در «کارزار» و «پیکار» باقی مانده است. اما در *اسفار* *خمسه* لندن چند بار صورت فعلی این ریشه، یعنی *jng k'rydn* نیز به کار رفته است.

با توجه به بررسی‌های انجام‌شده در این مقاله، به نظر می‌رسد دو نکته در مورد متون اولیه و کهن فارسی - عبری، به‌ویژه ترجمه‌های *اسفار* *خمسه*، قابل بررسی مجدد و دقیق‌تر باشد. نخست، قدمت این متون و، دوم، محل تألیف آن‌ها؛ زیرا با این که طبق اسناد و مدارک به دست آمده تألیف این گونه متون از حدود قرن سوم یا چهارم آغاز شده است، اما احتمال این که، پیش‌تر نیز ترجمه‌هایی صورت گرفته باشد، دور از ذهن نیست. در این صورت، احتمال دارد مترجمان جدید به ترجمه‌های کهن‌تر رجوع کرده و از لغات و ترکیبات کهن آن‌ها استفاده کرده باشند. همین استدلال را در مورد مکان تألیف این متون نیز می‌توان مطرح کرد. توضیح این که، حتی اگر این متن در جنوب غرب ایران تألیف شده باشد، می‌توان احتمال داد که ترجمه‌هایی از *اسفار* *خمسه* در اختیار مترجم بوده که لغات شرقی در آن‌ها وجود داشته است؛ و، به همین دلیل، مترجم غربی از متن شرقی استفاده کرده و لغات آن را وارد ترجمه خود نموده است. این موارد و بسیاری حدس‌های دیگر، تا وقتی که متون معتبر و کهن دیگری به دست نیایند، قابل اثبات نیستند؛ اما هدف نگارنده از نگارش مقاله حاضر این بود که روشن کند اطلاعات و فرضیات ما در مورد بسیاری از حوزه‌های تاریخی زبان فارسی، از جمله متون فارسی - عبری، تا چه حد ناقص و نقض‌شدنی است.

پی‌نوشت

۱. از جناب آقای استاد علی اشرف صادقی که با گشاده‌دستی منابع و اطلاعات ارزشمندی را در حوزه

تحقیقات فارسی - عبری در اختیار نگارنده قرار دادند بی نهایت سپاس گزارم. همچنین از ایشان و دکتر حسن رضایی باغ بیدی و نیز همکار فاضل سرکار خانم دکتر مینا سلیمی، که زحمت مطالعه این مقاله را بر خود هموار نموده تذکرات مفیدی نیز به نگارنده دادند، کمال تشکر را دارم.

۲. همه اسناد و متونی که از فارسی - عبری می شناسیم به گونه هایی از فارسی نو نوشته شده اند. اما شاپیر معتقد است که در متن پهلوی škand-gumānīg wizār شواهدی از فارسی - عبری میانه نیز در دست است (Gindin, forthcoming: 6).

3. Rendiconti della Reale Accademia dei Lincei, 18852 p. 377. See also ZDMG., XLVII, 202. in Seligsohn, 1903: 288.

این نسخه در سال ۱۵۴۶ میلادی در قسطنطنیه چاپ شده و کاملاً متأثر از نسخه لندن و بسیار متأخرتر از آن است (Seligsohn, 1903: 288).

4. Guidi, I., 'Di una versione de l'pentateuco', Rendiconti de Accademia Nazionale dei Lincei, 1884-1885, pp. 347-55, in Lazard, 1968.

گیدی در بررسی خود دو فصل از نسخه واتیکان را نیز چاپ کرد و نتیجه گرفت که نسخه واتیکان بر ترجمه طاووسی مقدم بوده و طاووسی در ترجمه خود از نسخه واتیکان استفاده کرده است (Seligsohn, 1903: 288). پیر طای سال های ۱۹۶۵-۱۹۶۶ متن کامل این نسخه را به انگلیسی حرف نویسی و چاپ کرد (Paper, 1965 a; Paper, 1965 b; Paper, 1965-6). در سال ۲۰۰۱ ملیکیان سفر پیدایش این نسخه را از روی حرف نویسی انگلیسی پیر به صورت فارسی حرف نویسی کرد (ملیکیان، ۲۰۰۱).

۵. سنت ربیونی (Rabbinic or Rabbinism) (רַבִּינִיּוּת) یکی از جریان های فکری اصلی یهودی است که پس از جمع آوری تلمود و از قرن ۶ پس از میلاد بر اساس سنت شفاهی یهودیان شکل گرفت. جریان ربیونی در مقابل جریان قرایی (קראית) است که منابع شفاهی را به عنوان شاخه ای از قوانین مورد اعتماد دین یهود نمی شناسد.

۶. در گویش مازندرانی، لغت kuš (ku'eš) به معنی «خارش» و bakū-/baku'estān، به عنوان بن مضارع و مصدر، به معنی «خاریدن» به کار می رود. احتمال دارد که همه این کلمه ها از ریشه *skauH باشد.

۷. در مورد تلفظ و صورت املائی این لغت و با توجه به مصوت مرکب au در ریشه، می توان نظر دیگری نیز ارائه کرد؛ به دلیل شباهت w) و n) در دستنویس های فارسی - عبری می توان sknydn) را (skwydn) خواند و مصوت مرکب au موجود در ریشه را همان w در skwydn) دانست. اما به دلیل تکرار n) در همه مواردی که در متن حاضر (PL) دیده می شود (آن گونه که مصحح ضبط نموده است) به احتمال بسیار قوی صورت skn- صحیح تر است.

۸. موارد زیادی از *o* را در *اسفار خمسۀ لندن* می‌توان یافت که در املاهای فارسی — عبری نمود نیافته‌اند؛ مثلاً: *רטובת* (rtwbṭ) «رُطوبت» (۱: ۶: ۱۴)، *פרודין* (prwdyn) «فُرودين» (۱: ۶: ۱۶)، *פרוד* (prwd) «فُروِد» (۱: ۶: ۱۷)، *כצומת* (kšwmt) «خُصومت» (۱: ۱۳: ۸)، *מטייל* (mṭy) «مُطیع» (۱: ۱۴: ۴)، *מקאביל* (mq'byl) «مُقَابیل» (۱: ۱۴: ۹)، *בזورג* (bzwrḡ) «بُزورگ» (۱: ۱۵: ۱۲)، *דרוסת* (drwst) «دُروسَت» (۱: ۱۷: ۲) و پایانه صرفی اول شخص مفرد در افعال *מחזר גרדאנם* (mḥw grd'nm) «محو گردانم»، *ביאפרידם* (by'pyrdm) «بیافریدم»، *אורדם* ('wrđm) «آوردم» (۱: ۶: ۷)، *ביאנגیزم* (by'ngyzm) «بیانگیزم» (۱: ۶: ۱۸)، *בדהם* (bdhm) «بدهم» (۱: ۱۳: ۱۷)، *גרדانیדם* (grd'nydm) «گردانیدم» (۱: ۱۴: ۲۴) در مقابل پایانه‌های صرفی افعال *בגומاشتوم* (bgwm'sṭwm) «بگوماشتوم» (۱: ۱۵: ۵)، *בכونوم* (bkwnwm) «بکونوم»، *גופתום* (gwptwm) «گوفتوم» (۴: ۲۳: ۲۶)، *בדואرنوم* (bdw'mwm) «بدوانوم» (۴: ۱۴: ۱۲).

۹. رواقی این مصدر را از ریشه *khād* دانسته است (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۲۳۸).

۱۰. در (۲۴:۲۲:۵) (۱۶۶) به طور مشخص علامت *ā* به کار رفته که نشان‌دهنده صدای *γ* «غ» است. در باقی موارد این صدا با نویسه *ā* نشان داده شده که علامت *g* «گ» است. به احتمال قریب به یقین، این موارد سهو کاتب در نگارش نویسه دقیق است. به همین دلیل، به قیاس با (۲۴:۲۲:۵)، باقی موارد هم با *γ* «غ» خوانده شده.

۱۱. واژه‌ای که از نظر آوایی به *byr'w*, *byr'y* بسیار شبیه و از ریشه *gar-* است (5911) *ni-/ nyr'y* (*ni-grā* > **ni-grā* قس. اوستایی: *gar*, *gā*) در سغدی به معنی «ستایش کردن» است (قریب، ۱۳۸۳: ۲۳۷). اما، به دلیل ارتباط معنایی کم‌تر، در شواهد قابل مقایسه ذکر نشد.

۱۲. تذکر این نکته از سرکار خانم دکتر سلیمی و آوانویسی لغات از نگارنده است.

۱۳. اگر مصدر *parčīyan* (= *parčīdan*) در تاتی را با ماده مضارع *prčn-* در PL قیاس کنیم، می‌توانیم ماده ماضی **prčd* (قس: پرزین - / پرزید؛ انجین - / انجید؛ چین - / چید) را نیز در *اسفار خمسۀ لندن* فرض کنیم.

۱۴. با توجه به امکانات زبان فارسی که در آن می‌توان برای نهاد «هرکس» فعل جمع آورد (← صدیقیان، ۱۳۸۳: ۵۱) مطابق صرف فرضی این فعل (*... *بیرچیم، *بیرچید، بیرچند) «بیرچند» می‌تواند صیغه سوم شخص جمع در زمان مضارع نیز باشد. در این صورت تنها مصوت *a* پس از «چ» نیاز به توجیه دارد که بعداً به آن می‌پردازیم.

۱۵. تحول *ā* به *a* نیز در واژه‌های معدودی دیده می‌شود؛ مثلاً: اوستایی: *čim* < فارسی میانه و نو: *čam*؛ فارسی میانه: *mizag* < فارسی نو: *maze*. در لغت «آژنگ» *āžang* نیز، که از ریشه **čai* و هم‌ریشه با «چیدن و چون» است، تحول *ā* < *a* دیده می‌شود (Hübschmann, 1895: §34b).

۱۶. احتمالاً مصوت‌های *o*, *ū*, *ū̄*, *u* در افعال زیر نیز نمونه‌هایی از پیش‌کامی‌شدگی مصوت *ā* در گویش‌های زنده است: وخی: *čyp-/ čopt* به معنی «چیدن و جمع کردن»؛ یدغه‌ای: *čū-/ čūvd*؛ مونجی: *juv-/ juvd* به معنی «چیدن و برگزیدن» (Cheung, 2007: 27)؛ سریکلی: *cey-/ cūd* به معنی «چیدن» (حسن دوست، ۱۳۹۰: ۲/۸۲۶).

۱۷. **harH* به معنی «داد و ستد کردن» نیز بوده و رضایی آن را در واژه *myh'l'nsld'l / mayhārān-* *sālār* بر روی مهری ساسانی نشان می‌دهد (در این مورد ← رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۹۰: ۷۴).

۱۸. به عقیده کابلف (Cabolov)، ریشه این لغات در زبان کردی **qi-ḡart-* است که چونگ این نظر را نمی‌پذیرد (← Cheung, 2007: 131).

۱۹. در اصل منبع به صورت *kārizār* آمده است.

۲۰. از تذکرات استاد محترم جناب آقای دکتر حسن رضایی باغ‌بیدی.

۲۱. ممکن است برخی خوانندگان *k'rydn* را از **kar* به معنی «کردن» در نظر بگیرند (از تذکرات سرکار خانم دکتر سلیمی). در پاسخ به این پرسش مقدر، باید گفت ماده مضارع مصدر *kardan* «کن» است که از آن صورت واداری جعلی «کنانیدن» در برخی از متون کهن به‌کار رفته است. اما حتی اگر ماده جعلی **k'ryd-* مشتق از **kar* به معنی «کردن» را هم صحیح فرض کنیم، باید گفت که، اولاً، مصوت هجای اول را حتماً باید *ā* در نظر گرفت، نه *a* زیرا در متون فارسی - یهودی، مصوت *a* تنها با شکل نشان داده می‌شود، نه با *ā*. ثانیاً، این‌که، در متون فارسی - یهودی جنوب غربی دوره اول، مانند متن حاضر و بخش دوم تفسیر حزقیال، ماده ماضی این فعل در هجای اول با مصوت *y* و به صورت *kyrd* دیده می‌شود که مشابه صورت این فعل در فارسی میانه مانوی است (Gindin, forthcoming: 85). شاکد تلفظ *kard* را مربوط به مناطق شرقی ایران می‌داند (Shaked, 2003: 206) و لازار نیز *kyrd* را به عنوان تلفظ جنوبی (در مقابل *kard*) یکی از ملاک‌های خویش برای طبقه‌بندی متون فارسی - یهودی قرار داده است (Lazard, 1968: 86). در متن حاضر بارها ماده ماضی *kyrd* به‌کار رفته است (برای نمونه *kyrd* در «مناظره فارسی - یهودی» (Ar:j4) و «تفسیر حزقیال» (Ez: 32:25, 32:6,...) نیز دیده می‌شود.

۲۲. در ریشه‌یابی این لغت از یاری دوست و همکار عزیز، آقای یوسف سعادت، بهره برده‌ام.

۲۳. چونگ این ریشه را در زبان‌های ایرانی به صورت **hauH* به معنی «زاییدن، به دنیا آوردن» می‌آورد (Cheung, 2007: 135). صورت سنسکریت این ریشه همچنان *s* آغازی را حفظ کرده است: *savi* به معنی «زاییدن» (Mayerhofer, 1996: 2/ 714)، *sūnū-* به معنی «اولاد» (ibid). اما صورت اوستایی این ریشه به صورت *hu-* به معنی «به دنیا آوردن» و *hunu-* به معنی «اولاد و پسر» آمده (Kellens, 1995: 73). چونگ واژه *rōd* (در زاد و رود) را در فارسی نو همراه پیشوند